

درباره اصلاح طلبان دولتی و رابطه آن با جنبش انقلابی مردم

لاله حسین پور

اخیراً بحثی درباره روند جدایی اصلاح طلبان دولتی از مردم و تغییر کیفیت مبارزات مردم از دنباله روی جناح اصلاح طلب، به مبارزات مستقل مطرح شده است، که در آن بر ضرورت مبارزات مستقل مردم تأکید شده و ظاهراً، حال که اصلاح طلبان دولتی صندلی‌های مجلس را اشغال کرده‌اند، می‌خواهند با رام کردن جناح تمامیت خواه و با آرامش و بدون دخالت مردم به چانه زنی مشغول شوند، دیگر راه آنان از مردم جدا شده و از این پس مبارزه مردم پشت سپر اصلاح طلبان دولتی و از کانال مبارزه آنان نباید انجام گیرد.

درست است که از مرحله ترور حجاریان به این طرف، اصلاح طلبان دولتی و در رأس آنها، خاتمی سیاست سکوت و کرنش را علناً تبلیغ کرده و آنرا از مردم خواهانند، اما نباید فراموش کرد که این سیاست خاتمی قبل از این دوره هم بوده است. خاتمی بعد از انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد، دست از بسیج مردم کشید و قدم به قدم از مردم و خواسته‌های انقلابی آنان دوری جست و فاصله‌اش را با جناح رادیکال ۲ خرداد و به طریق اولی با مردم هرچه بیشتر کرد. مرزبندی خاتمی با مردم از فردای انتخابات ۲ خرداد شروع شد، و در طول این مدت همه جا نقش ترمز در پیشروی حرکت مردم را داشت، و این بار نه تنها واضح‌تر از همیشه راه خود را از مردم جدا کرده است، بلکه مرزبندی خود را با اصلاح طلبان رادیکال نیز نشان داده است.

بحث میشود که چون در حال حاضر اصلاح طلبان در مقابل حرکات مردم شتاب گیر ایجاد می‌کنند، بنابراین دوره هم‌سوئی مردم با اینان به اتمام رسیده است. آیا در تمام دوره گذشته این اصلاح طلبان نبودند که در مقابل حرکت‌های مستقل توده‌ها سد ایجاد کرده و صرفاً آنان را در مقاطع انتخابات و جهت رسیدن به اهداف خودشان در قدرت، بسیج کرده و از نیروی‌شان استفاده لازم را کردند؟ البته مردم نیز در همان حد استفاده کردند، اما وقتی بحث بر سر ترمز و شتاب گیر است باید پرسید که اصلاح طلبان در کدام دوره به حرکات مردم شتاب دادند، و آیا اگر می‌خواستند، نمی‌توانستند؟ بنابراین از هم‌سوئی اصلاح طلبان دولتی با خواست‌های مردم، مدت‌های طولانی است که نمی‌توان صحبتی راند. هرچند که مردم هنوز خاتمی را می‌پذیرند و سکوت او را معنی‌دار و منطقی تفسیر می‌کنند و خواست‌های او را کم و بیش اجراء می‌کنند، حتی می‌بایست از کلمه‌ای فراتر از هم‌سوئی نام برد، رابطه‌ای مانند مرید و مراد و احساس عشق و عاطفه بسیار نسبت به شخص خاتمی در اکثریت مردم وجود دارد. خاتمی به راحتی می‌تواند نقش رهبری مردم را به عهده بگیرد، هرچند که به دلیل چهارچوب پلاتفرمش و خواست‌های روزافزون مردم که در بطن خود زیاده‌خواه و رادیکال هستند، در ایفای چنین نقشی علیل است.

حال که از نظر ما دوره هم‌سوئی مردم با جناح اصلاح طلب دولتی به پایان رسیده است و یا باید برسد، اگر مردم هم‌چنان هم‌سو با این جناح حرکت کنند، آیا از نظر ما قابل تأیید است؟ اینکه بخش بزرگی از خواسته‌های مردم دیگر با خواسته‌های جناح اصلاح طلب هم‌سوئی ندارد، مسلماً غیرقابل انکار است، اما آیا واقعاً بخش بزرگی از خواسته‌های مردم از روز اول با خواسته‌های جناح اصلاح طلب هم‌سو بود؟ اگر این‌طور بود، هیچ‌گاه جنبش مردم انقلابی بشمار نمی‌رفت و در واقع جنبش اصلاح طلبی نام گذارده می‌شد.

این‌جا تأکید بر نقش و تأثیر خاتمی بر اکثریت مردم شده است بدون اینکه نقش اصلاح طلبان رادیکال را و تأثیر و نفوذشان را بر پایگاه حمایتی این طیف که اکثراً دانشجویان هستند، نادیده بگیریم. در واقع پایگاه اصلاح طلبان رادیکال، بخش پیش‌رو و فعال جامعه هستند که هرچند از طریق رهبران خود بسیج می‌شوند، اما تابع پلاتفرم خود هستند و به‌طور فعال خواست‌های خود را که اساساً در مقوله گسترش سیاسی می‌گنجد، پی می‌گیرند. مسلماً اینان مخاطبین ما هستند.

تا این‌جا می‌توان گفت که بخش عظیمی از مردم هنوز به لحاظ تاکتیک با اصلاح طلبان حکومتی هم‌سوئی دارند و

تاکتیک سکوت را عاقلانه و متناسب با شرایط می‌دانند و مقوله اعتراض را تنها به شکل شورش‌های توده‌ای می‌بینند و آن را آناشیستی ارزیابی می‌کنند، با اینکه خواسته‌های کاملاً انقلابی دارند و خواهان برچیدن حکومت جمهوری اسلامی هستند، اما آنرا گام به گام و به صورت استحالۀ آرام رژیم و تبدیل آن به یک حکومت دموکراتیک و لائیک طلب می‌کنند و از این جهت تصور می‌کنند اگر به دنبال خاتمی حرکت کنند، آرام و بدون خون‌ریزی به مرادشان خواهند رسید. از این جهت می‌توان حرکت بخشی از مردم را در گذشته و همچنین در شرایط کنونی به اصطلاح ائتلاف با اصلاح‌طلبان عنوان کرد. در اینجا دوباره سؤالم را تکرار می‌کنم که آیا ائتلاف تاکتیکی مردم با اصلاح‌طلبان در هر شرایط از جانب ما تأیید می‌شود؟ یا اینکه قبلاً می‌بایست تأیید می‌شد و حالا دیگر نباید تأیید شود؟ ویا...

اگر دینامیسم شکل‌گیری جنبش ۲ خرداد و بعد از آن را ناشی از خواست‌ها و نیازهای مردم بدانیم، نه از پلاتفرم و خواسته‌های جنبش دوم خرداد، در واقع از پایین و نه از بالا، بنابراین رابطه این دو را نباید برعکس ارزیابی کنیم، هرچند که تأثیر متقابل آنها را نیز نباید نادیده بگیریم، جنبش انقلابی، خود، جنبش دوم خرداد را بنا نهاده و اکنون نیز پشتیبان و حامی این جنبش است. اگر مردم دستشان را از پشت جنبش دوم خرداد بردارند، این جنبش بقول رفیق‌مان پودر می‌شود. اگر یکی از این دو بخواهند نقش سپر را بازی کنند، مسلم است که این مردم یا به عبارتی جنبش انقلابی است که سپر جنبش دوم خرداد یا به عبارتی اصلاح‌طلبان دولتی محسوب می‌شود و همیشه می‌شد. این مردم بودند که خاتمی را رئیس جمهور کردند و به نماینده‌های منتخب او رأی دادند، روزنامه‌های این جناح را خواندند و به نفع آنها شعار دادند، و نقش کاتالیزور را در رشد آنان و رساندن آنان به اهدافشان بازی کردند و برعکس، این جناح جز نقش ترمز و آرام‌کننده چه تأثیری در جنبش انقلابی باقی گذاشت، درحالی‌که به خوبی می‌دانیم که چه ظرفیت عظیمی در جنبش انقلابی مردم ما وجود داشت و دارد و اگر جبهه دوم خرداد می‌خواستند از تمامی این ظرفیت استفاده کنند، می‌توان تصور کرد که چه برجای می‌ماند.

البته بحث بر سر استفاده جنبش انقلابی مردم از اختلافات میان جناح‌ها و امکانات قانونی به دست آمده از آن نیست، مسلماً تا آخرین مرحله انقلاب نیز می‌بایست از چنین امکاناتی استفاده لازم را کرد. بحث برسر این است که آیا مبارزات مردم از کانال جناح اصلاح‌طلب می‌تواند رشد کند یا نه؟ آیا درست این نبود که ما (بنا به فرض اگر رهنمودهای ما اجراء می‌شد) همواره مردم را تشویق و هدایت به مبارزه مستقل می‌کردیم، درحالی‌که با تبلیغ سپربودن جناح اصلاح‌طلب و اینکه جنبش انقلابی می‌بایست خود را در پشت سر این جناح مثلاً محافظت کند، مسلماً شعارهای تشکلات مستقل مردمی نیز نمی‌توانست جایگاهی داشته باشد و اکنون که به نظر برخی مدافعان سپر، دیگر کارکرد آن از دست رفته است و دیگر مردم می‌بایست مبارزات مستقل خود را شروع کنند، آیا یک عقب‌ماندگی در امر مبارزه را احساس نمی‌کنند؟ مردمی که تا چندی پیش می‌بایست از کانال جناح اصلاح‌طلب مبارزات خود را پیش ببرند، اکنون به ناگاه بی‌پدر شده و باید به آن پشت کنند. اما در حال چنین سیاستی در حال حاضر گامی به پیش است، هرچند که این سیاست می‌بایست از روز اول و در هر لحظه توصیه می‌شد.

حال اگر مردم هنوز تمایل به مبارزه در پشت سپر اصلاح‌طلبان دولتی داشته باشند و هنوز به خود اجازه مبارزه مستقل ندهند، چه؟ آیا ما می‌بایست رهنمودهای خود را در حد سطح و تمایل مبارزات مردم مطرح کنیم، یا اینکه می‌بایست تشخیص دهیم کدام شکل و سطح مبارزه توان رشد و پیشرفت مبارزات مردم را دارد، جدا از اینکه مردم تمایلی به آن داشته یا نداشته باشند. کما اینکه بخش بزرگی از توده‌ها، بجز بخش آگاه و رادیکال آن - مسلماً هنوز به خاتمی امیدوارند و می‌خواهند دنباله‌رو او باشند، و در انتخابات آینده به او رأی خواهند داد.

مطرح می‌شود، "... در صورتی حرکات مردم تأیید می‌شود که به گسترش آگاهی سیاسی و امکانات مبارزاتی آنها بیانجامد..."، بنابراین باید روشن کنیم که دیگر اصلاح‌طلبان دولتی با چهارچوب مبارزه‌شان علیه جناح تمامیت‌خواه، باعث

گسترش آگاهی سیاسی و امکانات مبارزاتی مردم نمی‌شود. بحث این است که نه تنها حالا، بلکه از مقطع ۲ خرداد به اینسو می‌بایست پروسه سکون و کندکننده مبارزات مستقل مردم را از جانب جناح اصلاح طلب حکومتی می‌دیدیم. دعوت به آرامش و اتکاء به اهرم‌های دولتی همواره یکی از تاکتیک‌های جناح اصلاح طلب بود، که در حال حاضر به اوج خود رسیده است.

مطرح می‌شود که هم‌اکنون مبارزات مردم با قطع کامل حمایت اصلاح‌طلبان از آن نیز نمی‌تواند فروبمیرد، آیا این به این معنی است که تا قبل از این فرو می‌میرد؟ آیا این جنبش مبارزاتی مردم نبود که اصلاح‌طلبان را اصلاح طلب کرد و آنان را تقویت نمود تا به امروز؟ چطور است که اگر اصلاح‌طلبان حمایت خود را قطع کنند، جنبش انقلابی مردم نیز فروبمیرد؟ آیا قاعده این نیست که با رشد جنبش، اختلافات جناح‌ها نیز به ویژه در نحوه برخورد با همین جنبش، رشد می‌یابد، با اینکه اهدافشان در چهارچوب‌های کلی و اساسی یکی است، اما در تاکتیک‌ها و نحوه حکومت کردن بر مردم اختلاف پیدا می‌کنند. البته هدف این نیست که ثابت کنیم جنبش انقلابی هرگز شکست نخواهد خورد و بالاخره پیروز خواهد شد و الی آخر. بلکه تأکید روی جناح اصلاح طلب دولتی است که تا چه اندازه در رشد و گسترش جنبش نقش داشتند و یا اینکه اساساً مانع رشد و گسترش آن شدند.

بحث روی تقدیس حرکت نیست و شورش‌های توده‌ای نیز ما را الزاماً به جایی نمی‌رسانند، تظاهرات‌های خیابانی نیز اگر به اهداف خود نرسند و سرکوب شوند، تأثیرات منفی خود را خواهند داشت، بنابراین ما باید بدانیم که رشد و گسترش جنبش چه مفهومی دارد و با رشد آن به کجا خواهد رسید. مسلماً ما باید برای رساندن جنبش به یک هدف معین، آنرا یاری کنیم و در هرگامی که برمی‌دارد آن را بایک نقشه معین به هدف خود نزدیک‌تر ببینیم. نقش ما در این میان چیست. گذشت آن زمان‌ها که هنوز روی نقش پیشاهنگ و توده و مرزبندی با مشی چریکی بحث می‌کردیم، اکنون باید بحث کنیم که پیشاهنگ نباید خود را در توده حل کرده و یا بدنبال آن حرکت کند. اگر خود را سازمان آگاه و حزب پیشرو ارزیابی می‌کنیم، در نتیجه جدا از آنکه حرکات توده‌ها را تحلیل کرده و موضع‌گیری می‌نمائیم، آیا وظیفه نداریم که بر مسیر حرکت روشنائی افکنیم و راه را نشان دهیم؟ اما ما بجز تحلیل وضعیت و موضع‌گیری در قبال آن چه کرده‌ایم، بجز غوطه خوردن در تک تک جملات مسئولین نظام و به قول یکی از رفقا، در علم جناح‌ها، چه کار دیگری کرده‌ایم؟ که البته در جای خود بسیار ارزشمند و ضروری است و به همین دلیل می‌توانیم سازمان خود را یکی از واقع‌بین‌ترین سازمان‌ها بدانیم که تحلیل‌های دقیق و واقعی از حرکات جامعه دارد. اما باید این جنبه را هم ببینیم که ما با تمام نیرو و قوا در عمق جناح‌ها فرو می‌رویم و این امر ما را از بررسی و تعمق در حوزه‌های تاکتیکی و اشکال مبارزاتی توده‌ها بازمی‌دارد.

بحث این است که چگونه توده‌ها می‌توانند با استفاده از امکانات موجود در جامعه راه خود را یافته و به دنبال اهداف خود حرکت کنند، بدون اینکه از اصلاح‌طلبان حکومتی دنباله‌روی کرده باشند. این وظیفه ما است که نورافکن‌ها را بر این راه تنظیم کنیم، البته اگر که نورافکنی نزد ما وجود داشته باشد و ما خود دنباله‌رو نشده باشیم. توجه کنید که ما چه نیروئی و چه وقت‌هایی را برای تحلیل توازن قوای بین جناح‌های حکومتی مصرف کرده‌ایم، و چه بحث‌هایی برای به اثبات رساندن دنباله‌روی از مردم و غیره انجام داده‌ایم، آیا اگر بخشی از این نیرو صرف یافتن راه‌هایی برای رشد و گسترش جنبش انقلابی و حرکات مستقل مردم می‌شد، نمی‌توانستیم قاطع‌تر از نورافکن صحبت کنیم. مثال بسیار زیاد است، محض نمونه تهیه پیش‌نویسی پیرامون نحوه سازمان‌گری در داخل را مطرح می‌کنم که دست‌اندرکاران آن به خوبی می‌توانند نیروئی را که شبانه‌روز صرف تحلیل و صف‌بندی جناح‌ها می‌شود با نیروئی که می‌بایست طرحی برای سازمان‌گری در داخل تهیه کند، مقایسه کنند! ما از مفهوم استفاده از امکانات قانونی و اختلافات جناح‌ها این را می‌فهمیم که شرکت مردم در انتخابات‌های جمهوری اسلامی را که چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، شرکت می‌کنند، تأیید کنیم و حداکثر هشدارهایی بدهیم، اما آیا واقعاً توانسته‌ایم از این امکانات به نحو احسن استفاده کنیم لاله حسین پور ژوئن ۲۰۰۰